

جامعه‌شناسی سیاسی (۲) :: دکتر افتخاری

مبنای جامعه‌شناسی سیاسی ۲، بررسی و تجزیه تحلیل کاربردی نظریات نیروهای اجتماعی است که در جامعه‌شناسی سیاسی ۱ مطالعه شده است.

جایگاه علم جامعه‌شناسی سیاسی:

تفاوت علم سیاسی و علم جامعه‌شناسی سیاسی: سیاست، حوزه قدرت را بررسی می‌کند، جامعه‌شناسی به وضعیت اجتماع می‌پردازد و جامعه‌شناسی سیاسی موظف به بررسی تعاملات قدرت اجتماعی و قدرت سیاسی است.

اهمیت جامعه‌شناسی سیاسی: تعاملات اجتماع و سیاست را بررسی می‌کند. تصمیم‌گیری‌های سیاسی چه مبادی اجتماعی ای دارد.

نظریات: مارکس، اولین و قدیمی‌ترین است. الگوی زیربنا و روبنا را مطرح می‌کرد. معتقد بود هر جامعه دارای زیربنایی به نام اقتصاد و مالکیت دارد و مابقی حوزه‌ها روبناست. با بررسی لایه‌های اجتماعی پی می‌بریم که چرا در سیاست وضعیت‌های مختلف روی می‌دهد.

وبر: جامعه‌شناسی تفهیمی را ارائه داد. در جامعه‌شناسی سیاسی باید به کانون‌های اصلی اثرگذاری سیاسی مثل نخبگان مراجعه کرد و از طریق فهم آن‌ها اقدام نمود. وبر مانند مارکس، الگو ارائه نکرده است و فقط به چند کلیدواژه اشاره کرده است که در این میان، بروکراسی مهم‌ترین کلیدواژه وبر بوده است.

نظریات نخبه‌گرایانه که به فرآیند تصمیم‌گیری نخبگان تقلیل می‌دادند. نظریات پلورالیستی، در مقابل نظریات ایتالیستی شکل گرفت.

بررسی تعامل قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی، مهم‌ترین وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی است.

مبنای قدرت

مبنای قدرت، دسترسی است که اگر برای هر فرد یا گروهی کسب شود، قدرت سیاسی محقق می‌شود. مبنای قدرت اجتماعی، شبکه اجتماعی است که از طریق ارتباط قلوب محقق می‌شود. ریش سفید فامیل همیشه قدرت دارد اما یک وزیر تا وقتی روی کار است، قدرت دارد. اولی قدرت اجتماعی است و دومی قدرت سیاسی.

دومین مفهوم مهم جامعه‌شناسی سیاسی، مفهوم «نیروهای اجتماعی» است. نیروهای اجتماعی، مفهوم محوری این ترم خواهد بود.

جامعه‌شناسی سیاسی وقتی به مرحله عمل می‌رسد، موضوعی که با آن سر و کار دارد، نیروهای اجتماعی است که کوچک‌ترین واحد جامعه‌شناسی سیاسی است و به پایین‌تر از آن کاری ندارد.

در هر جامعه‌ای، افرادی وجود دارند. هر فرد دارای علایق، سلیقه و منافع‌هایی است. این مبناها، باعث تفاوت افراد می‌شود. در نتیجه‌ی این تفاوت‌هاست که اختلاف به وجود می‌آید. این اختلافات گاهی تبدیل به تعارض می‌شود. وقتی از چهارچوب و هنجارهای هر جامعه‌ای پافراتر گذاشته می‌شود، تعارض شکل می‌گیرد. تعارض یعنی عبور از مرز استاندارد و ضوابط و هنجارهای هر جامعه‌ای. به هر حال، پاره‌ای از تفاوت‌ها، ممکن است به تعارض ختم شود. به همین ترتیب، پاره‌ای از تعارض‌ها نهادینه می‌شود. یعنی اولاً بدیل‌ساز می‌شوند. به عبارت دیگر تعارض به سطحی می‌رسد که ادعای جایگزینی دارد. می‌گوید من می‌توانم به جای تو قرار بگیرم. ثانیاً عنصر رهبری می‌یابد. اعتراضاتی که رهبر پیدا می‌کنند، در حال نهادینه شدن می‌باشند. ثالثاً سازمانی می‌شوند؛ یعنی شروع می‌کنند به عضوگیری و در نتیجه تبدیل به تشکیلات می‌شوند. در نهایت این فرآیند، نیروهای اجتماعی شکل می‌گیرد.

نیروهای اجتماعی عبارتند از تعارض‌های نهادینه شده درون یک جامعه که به صورت سلبی یا ایجابی در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و رفتار سیاسی جامعه تأثیرگذارند.

برای جامعه‌شناس سیاسی مهم است که به دنبال مهم‌ترین نیروهای اجتماعی در هر جامعه باشد. به عبارت دیگر در هر جامعه‌ای، نیروهای اجتماعی به عنوان بازیگران اصلی شناخته می‌شوند. نیروهای اجتماعی، طبیعی هستند و جامعه‌ای خالی از نیروهای اجتماعی امکان‌پذیر نیست.

نیروهای اجتماعی در فرآیند شکل‌گیری تحت تأثیر یک سری عوامل هستند:

- محیط پیرامونی: در جامعه جهانی، تغییر و تحولات پیرامون ما، از ما دور نیست؛ چون فرآیند جهانی شدن گسترش یافته است. در فضای جهانی شدن، ایده‌ها و تجارب جهانی به سرعت منتقل می‌شود. محیط پیرامونی به فرآیندهای منطقه‌ای و جهانی مثل جهانی شدن برمی‌گردد.
- تحولات داخلی: مجموع سیاست‌ها و رفتار حاکمانی که در داخل کشور لحاظ می‌شود، در بروز نیروهای اجتماعی تأثیر دارد. رفتار مدیران خیلی مؤثر است. حتی اگر قانون مناسب نباشد، اما رفتار مدیران خوب باشد، بسیاری از تعارضات شکل نمی‌گیرد.
- فرآیندهای اقتصادی و معیشت
- ساختارهای فرهنگی

این عوامل می‌تواند دیر یا زود و خوب یا بد به نیروهای اجتماعی منجر شود. مثلاً یکی از دلایل عدم اجرای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، نبود یک نیروی اجتماعی است.

فمنیسم به عنوان یک نیروی اجتماعی در دوره آقای رفسنجانی و خاتمی گسترش یافت اما چون از حوزه حقوقی به حوزه سیاسی منتقل شد، از بین رفت. حوزه کارگری به طور سنتی در ایران نوعی نیروی اجتماعی محسوب می شود. حوزه های فرهنگی و اقوام استعداد زیادی برای تبدیل شدن به نیروی اجتماعی دارد.

نیروهای اجتماعی به شدت تحت تأثیر فضای هر جامعه هستند. به همین دلیل متفاوت اند. تقسیم بندی های مختلفی از انواع جوامع وجود دارد. اگر بخواهیم از منظر جامعه شناسی سیاسی جوامع مختلف را تقسیم بندی نماییم، شاخص را فناوری های نوین قرار می دهیم. در این صورت دو نوع جامعه قابل شناسایی هستند:

- جوامع مجازی: به جوامعی مسلط تبدیل شده اند. همه افراد در جوامع مجازی دارای هویت رقمی هستند. هویت ها در جوامع مجازی تبدیل به ارقام می شوند. خیلی از کارها با رقم انجام می شود. در جوامع مجازی، هویت سازی می شود. افراد، خود خالق هویت ها هستند. در این جوامع با نوعی جوامع بدون مرز مواجه هستیم. تغییر و تحولات سریع، شدید و فزاینده است و نمودار فرآیند آن می تواند به صورت شکسته باشد.
- جوامع عینی: در جوامع عینی، هویت ثابت است. جوامع عینی همان جهان دارای مرزهاست. تغییر و تحول در جوامع عینی به صورت طبیعی و تدریجی و در قالب یک فرآیند خطی است. در جوامع عینی محدودیت موضوعی وجود دارد؛ مثلاً اگر کسی یک رشته تحصیلی انتخاب کند، نمی تواند رشته دیگری هم داشته باشد.

جوامع مجازی	جوامع عینی
هویت سازی	هویت ثابت
بدون مرز	جهان مرزها
تحولات فزاینده	تحولات تدریجی
فراگیری موضوعی	محدودیت موضوعی

گذر از جامعه عینی به جامعه مجازی منجر به دو اتفاق می شود:

۱. در هم شکستن مرزهای قدرت سیاسی و اجتماعی: فضای مجازی، معنای سیاست را از بین می برد. قدرت سیاسی در قدرت اجتماعی منحل می شود. تأثیر قدرت اجتماعی بر قدرت سیاسی بیشتر می شود. در این صورت باید تحولات قدرت اجتماعی بیشتر از تحولات قدرت سیاسی مورد توجه واقع شود. استاد، نام این قضیه را مسئله جایگاه قرار داده اند. جایگاه قدرت جا به جا شده است.

۲. مسئله مصادیق: برخلاف اتفاق اول که هویتی بود، کاربردی است. بازیگرانی که حضور دارند، با گذشته متفاوت هستند. مانند گذشته رهبر واحد ندارند. از چندین رهبر برخوردارند. مصادیقی همچون جنبش ها، گروه ها و نهادهای اجتماعی کنار رفته اند. مثلاً مدرسه که به عنوان مرکز تعلیم و تربیت شناخته می شود، دیگر نقش پیشین را ندارد. جنبش های اجتماعی همچنان مهم هستند؛ اما شکل آن ها دچار تغییر و تحول شده اند. دیگر نمی توان از جنبش های نهادینه کلاسیک صحبت کرد. جنبش های نوین جایگزین آن ها می شوند.

مهمترین عاملی که باید جامعه شناسی سیاسی بر روی آن تمرکز کند، فناوری های نوین، جوامع عینی و مجازی و دو مسئله جایگاه که به هویت برمیگردد و مسئله مصداق که به کاربرد مربوط است، می باشد.

کمپین ها از قبل وجود داشته اند و توسط احزاب و گروه ها هدایت می شده اند. امروزه استفاده از فضای مجازی به عنوان ابزار برای کمپین ها است. همچنین در گذشته کمپین ها توسط رهبران نخبه مدیریت می شده است. اما اکنون کمپین ها در قدرت اجتماعی در حال حل شدن هستند و خرده قدرت ها مدیریت آن ها را بر عهده می گیرند.

جامعه شبکه ای (Network Society)

کاستلز متفکر این عرصه است.

سیر تحول جوامع بشری در حال تغییر است: اگر از اولین اجتماعات که کمون اولیه نامیده می شده است، عبور کنیم، به قبایل و طوایف می رسیم که بیشتر جنبه سنتی داشته است. قاعده این اجتماعات کوچک بوده است. بعداً به نهادهای نوین می رسیم که جماعت (community) نامیده می شوند. ویژگی عمده community این است که نهادهای رودررو هستند. شبکه تعلق خاطر با هم دارند و تعاملات به صورت رودررو است. همه همدیگر را می شناخته اند و مشکلات همدیگر را رفع می کردند. بعداً جامعه (society) شکل گرفت که شأن حقوقی دارد. تعریف همسایه، دوست و... شکل گرفت. حتی خانواده هم جنبه حقوقی پیدا کرده است. مثلاً فرزندان بعد از ۱۸ سالگی دیگر مورد حمایت پدر و مادر قرار نمی گیرند. همه چیز در استانداردهای روابط حقوقی تعریف می شود. جوامع مدرن و صنعتی شده تحت تاثیر ویژگی های society هستند.

جامعه شبکه ای نسل جدید جوامع هستند که تحت تاثیر جهانی شدن و فناوری اطلاعات قرار دارد.

ویژگی های جامعه شبکه ای:

۱. **پیوستگی و یکپارچگی:** مهم ترین ویژگی جامعه شبکه ای این است که یکپارچه می شوند. مرز میان عناصر مختلف از بین می رود. یک شبکه با گره هایی به هم متصل هستند که تغییر یک گره بر روی دیگر گره ها اثر می گذارد. پیوستگی در تمامی جوامع وجود دارد اما در جامعه شبکه ای تغییرات، وابسته به خواسته ها و علایق نیست.

۲. **تأثیرگذاری و تأثیرپذیری:** مثلاً می خواهیم تصمیم بگیریم یا یک جاده احداث کنیم، باید به نظرات جنبش سبز آلمان هم توجه کنیم.

۳. **تشکیل دولت های الکترونیک:** تأسیس حاکمیت ملی در دوره society روی داد اما در جامعه شبکه ای دولت ها دچار فرسایش شده اند. واژه ای مثل دولت الکترونیک در واقع برای جایگزینی حاکمیتی وضع شد. منظور از دولت الکترونیک این است که شأن اداره جامعه را از دولت بگیریم، دولت را کوچک کنیم و مدیریت جامعه در درون شبکه نهادینه بشود. پلیس +۱۰ نمونه ای از دولت الکترونیک در کشور ماست که بخشی از امور مربوط به گذرنامه، گواهینامه

و... از دولت گرفته شد و به بخش خصوصی واگذار شد. حجم جامعه شبکه ای نسبت به جامعه های موسوم به society به مراتب کم تر است؛ چون در جامعه شبکه ای حجم وظایف کم می شود و از اختیارات دولت کاسته می شود. دولت هایی که متکی به منابع مالی هستند، نگران از دست دادن منابع مالی خود هستند؛ چون با شکل گیری جامعه شبکه ای تنها اختیارات واگذار نمی شود بلکه منابع مالی هم منتقل می شود.

دولت ها در جوامع شبکه ای به سمت حداقلی شدن پیش می روند نه زوال.

نتایج و دستاوردها: چند ملاحظه که جامعه شناسان درمورد جوامع شبکه ای باید مورد توجه قرار دهند.

- ❖ خرد شدن قدرت: هرچه به سمت شبکه ای شدن می رویم، قدرت خرد می شود و به درون جامعه منتقل می شود. در گذشته کانون های قدرت دولت، احزاب و گروه ها مشخص بود اما در جامعه شبکه ای قدرت پخش می شود. برای انجام کارها می توان سراغ قدرت های خرد رفت و دیگر نیازی نیست به سراغ منابع اصلی و بزرگ قدرت برویم. جامعه شبکه ای با قدرت های خرد پیش می رود.
- ❖ نقد تفکیک قدرت سیاسی از قدرت اجتماعی: در شبکه ها دو قدرت سیاسی داریم که هر کدام جایگاهی دارند. یکی قدرت سیاسی کلان است و دیگری قدرت سیاسی خرد. کانون قدرت سیاسی کلان، در گره های اجتماعی است. در جامعه شبکه ای جای قدرت سیاسی کلان و خرد متفاوت است. خانواده ها، تشکل های صنفی و... کانون قدرت سیاسی کلان هستند. سیاست خرد از آن دولت حداقلی است.
- ❖ فرهنگ شبکه ای: برای ورود به جامعه شبکه ای، فرهنگ شبکه ای نیاز است. باید مجموعه نهادهای تربیتی را متناسب با جامعه شبکه ای ایجاد کرد. پشتیبان های فرهنگی لازم است.

مصادیق نیروهای اجتماعی

مهم ترین نیروهای اجتماعی که در هر جامعه ای نقش آفرینی می کنند طیفی از سخت افزاری و نرم افزاری هستند. در حوزه سخت افزاری، نظامی ها نقش اساسی دارند. در جوامع، حضور نیروهای نظامی عملکرد و تأثیرگذاری متفاوتی دارند. نام متعارف نیروهای نظامی ارتش می باشد.

این که چرا نظامی ها مهم اند، مزیت نسبی آن هاست که عبارت است از:

مزیت نسبی ارتش:

- (۱) منابع قدرت سخت: برخی از نیروهای اجتماعی سراغ ثروت می روند، برخی دیگر سراغ نفوذ می روند و دیگران جمعیت و... . نظامی ها به طور طبیعی برخوردار از سلاح های نظامی هستند. اگرچه این منابع، منابع ملی به شمار می روند لکن امکان و احتمال استفاده توسط صاحبان آن وجود دارد.

۲) دیسپلین: منظور، شکلی از رفتار است که متصلب شده است. در حوزه های نظامی فرمان پذیری خیلی مهم است. دستور از بالا به پایین اهمیت می یابد و فضای نقد و بررسی فرمان ها وجود ندارد. افرادی که وارد ارتش می شوند، تربیتشان بر مبنای همین دیسپلین است. فرهنگ مبتنی بر فرمان بری، قدرت ایجاد می کند.

۳) انسجام راهبردی: در مواجهه با مسائل سریع به تجزیه و تحلیل و تصمیم گیری می پردازند. فاصله بین بررسی و تصمیم گیری بسیار کم می شود. خیلی سریع وارد قضایا می شوند. این مزیت باعث می شود که قدرت اقدام و عمل بالایی به نظامی ها داده شود. به همین خاطر است که معمولاً می گویند نظامی ها در امور سیاسی نباید دخالت کنند.

۴) نیاز عمومی: نظام های سیاسی می دانند که باید به خاطر حفظ خودشان هوای حوزه های نظامی را داشته باشند و امکانات لازم را در اختیارشان قرار دهند.

۵) پنهان بودن: در نهادهای سیاسی اصل شفاف بودن مهم است. اما در حوزه های نظامی پنهان بودن اطلاعات و آمارها اهمیت دارد.

این عوامل باعث می شود که در صورت ورود نظامی ها به حوزه قدرت سیاسی، قدرت بالایی داشته باشند.

انگیزه های نظامی ها از ورود به حوزه قدرت سیاسی

{انگیزه عام} تصرف قدرت با هدف اصلاح: همه نیروهای اجتماعی با انگیزه های کسب قدرت سیاسی ظهور می یابند. نیروهای اجتماعی با هدف تغییر و بهتر کردن اوضاع ایجاد می شوند. در فضاهای آشوب و خلأهای نظام سیاسی، انگیزه حضور در صحنه بیشتر می شود و نظامی ها هم از این امر مستثنا نیستند.

تقویت پشتیبان ها: طرح و برنامه نظامی ها، معمولاً کوتاه مدت و زودبازده است. آن ها معتقدند اگر بخواهیم کارهای مؤثر و سریع انجام دهیم، باید به سراغ کسب و تقویت پشتیبان های سیاسی و اقتصادی و... باشیم. نظامی ها به حوزه های اقتصادی نظر دارند و وارد آن می شوند.

انگیزه های ایدئولوژیک: نیروهای اجتماعی معمولاً به دو دسته ارتدوکس و اصلاح طلب تقسیم می شوند. تعلقات نظامی ها به نظام های سیاسی باعث می شود که از آن ها حمایت کنند.

گسترش قدرت برای کسی که صاحب قدرت است، اهمیت دارد. نظامی ها انگیزه کافی برای حضور و تأثیرگذاری بر قدرت سیاسی را دارند.

در جوامع مختلف، متفاوت است. الگوهای متفاوتی وجود دارد:

الگوی اول) در برخی جوامع (مردم سالارانه) نیروهای نظامی در حکم ابزارهای اعمال قدرت هستند. یعنی ارتش به مثابه بازوی اعمال قدرت. چون مزیت نسبی دارند، کم کم وارد حوزه سیاسی می شوند. بهترین راهکار این است که در قدرت سیاسی وارد نشوند.

الگوی دوم) نیروهای نظامی همانند دیگر نیروها تعریف می شوند و دستشان در فعالیت های مختلف باز گذاشته می شود. در این جا ارتش به مثابه یک نیروی سیاسی معرفی می شود. باز کردن فضا برای نیروهای نظامی، جوامع را از حالت مردم سالارانه خارج می کند و به جوامع نیمه بسته تبدیل می نماید.

الگوی سوم) در جوامع بسته، ارتش به مثابه نیروی حاکم می باشد. در این جوامع، نیروهای نظامی احساس می کنند می توانند تمام امور را راهبری نمایند.

با توجه به شاخص هایی از جمله تعداد پست های در اختیار نظامی ها / سمت و سوی مصوبات در قبال نظامی / بودجه های در نظر گرفته شده / اهمیت پست های در اختیار نظامی ها، می توان جوامع مختلف را ارزیابی نمود. برآورد عمومی این است که حضور نظامی در مدیریت سیاسی جامعه مطلوب نیست.

چه باید کرد؟

منع حقوقی با استفاده از قانون

ساز و کارهای نظارتی برای درست اجرا شدن قوانین

وضع محدودیت برای نزدیک نشدن نظامی ها به قدرت سیاسی.

جمع بندی: نظامی ها در جامعه ایران همواره جزو ارکان اساسی در تحولات بوده اند. اصول و مبادی جمهوری اسلامی دلالت بر منع دارد.

یکی دیگر از نیروهای اجتماعی که در تغییر و تحولات جوامع نقش به سزایی داشته است عبارت است از: «بورژواها»
خاستگاه تاریخی:

از لحاظ تاریخی فرانسه بهترین نمونه از بورژواهاست و مربوط به دوره گذار، از دوره مزرعه داری (کشاورزی) تا دوران صنعتی شدن است.

یک سری صاحبان زمین وجود داشت و ما بقی روی این زمین ها کار می کردند. شخصیت هایی به نام لُرد شکل گرفته بود که سرمایه بالایی داشتند و نوعی جایگاه و پرستیژ یافته بودند. با شروع دوره صنعتی به طور طبیعی ارزش املاک و

زمین کم شد و کارخانه‌ها مهم شدند. کارخانه‌ها که در شهرها گسترش یافتند، نیاز به کارگر داشتند. برای رفع این نیاز، یک فرآیند مهاجرت از روستاها به شهرها شکل گرفت. این افراد در حاشیه شهرها ساکن شدند تا هزینه‌های خود را کاهش دهند و چون خانواده‌شان همراهشان نبود، مخارجشان کم شد. به این مناطق، برگ می‌گفتند؛ جایی که برای استراحت به آن جا می‌رفتند و صبح برای کار به شهر می‌رفتند. کارگرها به دلیل مخارج کم، پس‌انداز زیادی داشتند. از طرف دیگر لُردها هزینه‌های بالایی داشتند؛ چون پرستیژ بالایی داشتند و ولخرجی می‌کردند. از این جهت با کمبود منابع مواجه شدند. لُردها کم‌کم متوجه بورژواها شدند. بورژواهای حاشیه‌نشین ضمن حمایت از لُردها توانستند کم‌کم وارد مناسبات قدرت شوند. قدرت سیاسی دست لُردها بود. بورژواها پول داشتند ولی قدرت نداشتند. لذا منابع مالی لُردها را تأمین کردند و کم‌کم قدرت را از آن‌ها گرفتند.

این فرآیند تقریباً هفتاد سال به طول انجامید.

کارکردهای بورژوا:

بورژواها کارهایی را انجام می‌دهند که یا سایرین نمی‌توانند انجام دهند و یا به خوبی بورژواها نمی‌توانند انجام دهند:

نقد سرمایه داری: در نقد و اصلاح سرمایه داری می‌توانند وارد شوند. چون دارای سرمایه هستند. این کارکرد به تعدیل سرمایه داری کمک زیادی کرده است. گروه‌های محروم یا کارگری به دلیل از دست ندادن منافع خود معمولاً محافظه کاری می‌کنند.

مبنا قرار گرفتن اصلاح: بورژوازی برخلاف گروه‌های محروم و مستضعف در مقام واکنش معمولاً اصلاحی است نه انقلابی. بورژواها معتقدند انقلاب اولاً آثار مخرب زیادی دارد. از لحاظ تربیتی و فرهنگی تا اصلاح نشود، مبانی تغییر نمی‌یابد. از نظر جامعه‌شناسی، بسیاری از تغییرات بنیادی با انقلاب حاصل نمی‌شود. در حوزه رفتارهای داخل جامعه باید به سمتی برویم که مبنا را بر اصلاح بگذاریم.

سنت (الگوی) تولید: سنت بورژوازی در بنگاه‌های تولیدی قابل توجه است. سرمایه داری بر این مبناست که تا جایی که می‌تواند خروج سرمایه را کم کند. بورژواها اقتصاد معیشتی مناسبی دارند. بورژواها به جای خرج کردن درآمدها در راه رفاه خودشان، آن را در مسیر تولید سرمایه گذاری می‌کنند. اقتصاد معیشتی بورژواها تولیدگراست. رشد اقتصادی که در غرب رخ داده به دلیل همین منطق بورژواهاست.

گونه‌های بورژوازی:

در عصر جدید در جوامع مختلف با چهره‌های مختلف ظاهر می‌شوند:

جوامع ما قبل صنعتی: در جوامعی که هنوز ما قبل صنعتی شدن هستند، امکان تجربه کردن فرآیند بورژوازی وجود دارد.

مثلاً در زمان رضاشاه اعتقاد بر این بود که چون ایران به سمت صنعتی شدن در حال پیشروی بود، تجربه بورژوازی کلاسیک امکان پذیر بوده است.

جوامع ما بعد صنعتی: این گونه از بورژوازی، گونه شایعی در عصر حاضر است. در این جوامع طبقات متوسط امیدآفرین هستند. طبقات متوسط یک پدیده اجتماعی است که در جوامعی شکل می گیرد که نظام صنعتی را تجربه کرده اند. در نظام صنعتی یک عده به سمت سرمایه داری مسلط می روند و دیگران به سمت کارگری می روند. طبقات متوسط از دانش و بهره مندی نسبی برخوردار هستند و لذا این افراد را از طبقه کارگران تحت ستم و سرمایه داران جدا می کند. طبقات متوسط نه متعلق به گروه های فقیر جامعه اند که فقط به فکر نان شب خود هستند و به آرمان ها توجه ندارند و نه در جرگه سرمایه داری قرار دارند. مثلاً در دوره قبل از انقلاب چنین تحلیلی توسط چپ ها مطرح می شد که درآمد نفتی ایران به یک باره به مقدار زیادی افزایش یافت. این شرایط باعث شد که نظام پهلوی مقداری از این پول را به کشورهای دیگر وام دهد و مقداری دیگر را به کارمندان و معلمان تزریق کرد. در اثر این تزریق پول یک عده وضعشان بهتر شد که همان طبقات متوسط بودند. این عده قصد ورود به قدرت را داشتند که رژیم پهلوی مانع می شد و در نتیجه انقلاب صورت گرفت.

طبقه متوسط از آن جا که می تواند کمک حال مناسبی برای نظام های سیاسی باشد، مهم است. برای حفظ یک نظام باید طبقه متوسط را مورد توجه قرار داد؛ چون تغییر و تحول مد نظر طبقه متوسط، اصلاحی مثبت است. در حوزه های اقتصادی و فرهنگی باید به طبقه متوسط توجه داشت و طبقه متوسط را ایجاد کرد.

انواع طبقات اجتماعی با شاخص اقتصادی

بورژواهای بزرگ و کلان: برخی بورژواها، سطح خودشان را از بورژواهای متعارف جدا کردند و رشد کردند. با در دست گرفتن کارتل ها به طبقه ای مسلط در جامعه تبدیل شدند و به نوعی به سرمایه داری رسیدند. این طبقه به دنبال حفظ قدرت اقتصادی هستند.

بورژواهای کوچک (خرده بورژواها): دسته باقی مانده بعد از جدا شدن بورژواهای بزرگ هستند. و در عمده متون وقتی به بورژوازی اشاره می شود، منظور همین دسته هستند. این طبقه در میانه سرمایه داری و پرولتاریا هستند و امکان تبدیل شدن به سرمایه داری و پرولتاریا وجود دارد.

طبقه سوم، مستضعف و پرولتاریا هستند. بیشتر کارگرانی هستند که بار صنعت را بر دوش می کشند.

سرمایه داری در هر جامعه به خاطر منافعی که دارد، آسیب پذیر است. چرا که با دولت در ارتباط است. از همین جهت چون ثروتمند هستند، به دنبال کسب قدرت هم پیش می روند.

نسبت سرمایه داری با قدرت سیاسی:

- نظریه مطلوب سرمایه دارها، این است که دولت از درون سرمایه داری خارج شود. دولت بازوی اجرایی سرمایه داری باشد. مارکس نسبت سرمایه داری و قدرت سیاسی را این گونه می دید. افراطی و بدبینانه ترین شکلی است که در نظریات مربوط به سرمایه داری وجود دارد.
- قدرت سیاسی (دولت) با اهرم های نظام سرمایه داری متأثر می شود. دولت ممکن است از درون سرمایه داری خارج نشود، اما دولت بدون تمایل خودش یا ناخودآگاه تحت تأثیر سرمایه داری قرار می گیرد.
- سرمایه داری جایگاه راهبردی داشته باشد. قدرت سیاسی به احترام سرمایه داری مجبور به حمایت از آن است.
- سرمایه داری به مثابه یک گروه اجتماعی متعارف: رابطه سرمایه داری با دولت مانند دیگر نهادها و گروه های اجتماعی متعارف با دولت است. در این جا سرمایه داری در ارتباط با دولت به نقطه اعتدال می رسد.
- باید سرمایه داری را محدود کرد. باید یک رابطه خاص مبتنی بر محدودیت تعریف می شود. مداخله سرمایه داری به قدرت سیاسی محدود و تحت کنترل قرار می گیرد.
- غیر اقتصادی کردن رابطه: باید سرمایه داری را بی معنا کرد و به جای آن عوامل دیگر را قرار داد.

مناسبات بین خرده بورژواها و دو طبقه سرمایه داری و پرولتاریا

ترس خرده بورژواها این است که جایگاه خود را از دست بدهد و افول به پرولتاریا داشته باشند.

یک نگرانی هم نسبت به سرمایه داری وجود دارد که ممکن است توسط سرمایه داری، جذب، بلعیده و هضم شوند. از بین رفتن خرده بورژوازی برای نظام یک کشور، مناسب نیست.

ترکیبی شبه انقلابی یا نیمه انقلابی دارد. یعنی هر وقت سرمایه داری بخواهد خرده بورژواها را در خود حل کند، منافع خرده بورژواها اقتضا می کند به سمت حمایت از تفکر انقلابی پرولتاریا پیش بروند. اما اگر انقلاب پرولتاریا منجر به کنار رفتن سرمایه داری شود، چون خود خرده بورژواها آسیب می بینند، به دنبال حفظ سرمایه داری هستند.

می شود به گونه ای این مناسبات را مدیریت کرد.

باید بین سرمایه دار و سرمایه داری هم تفاوت قائل شد. سرمایه دار داشتن خوب است ولی نظام سرمایه داری خوب نیست.

اقوام

جوامع را به دودسته همگن و مرکب تقسیم می کنند.

همگن: براساس شاخص های نژاد، زبان، و... دارای یک ساخت هستند.

مرکب: دارای شاخص های متنوعی هستند.

اقوام به گروه هایی اطلاق می شود که به لحاظ نژاد، فرهنگ و زبان و دین با آن چه که در دولت ملت حاکم است، منطبق نیست. گروه های قومی که معمولاً اکثریت جامعه را در بر می گیرند با شاخص های نژاد و... سنجیده می شوند اما در بحث اقلیت ها کمیت مهم است.

ناسیونالیسم قومی: برخی جوامع، هویت خود را با ملیت پیوند می زنند که ناسیونالیسم قومی نامیده می شود.

اهمیت اقوام از دو ناحیه است:

- سلبی (ترسیم خطوط حاکمیتی): مایل به تشکیل حکومت هایی هستند که مردم خود را تحت قانون خودشان ببرند.
- ایجابی (وحدت ملی): قومیت می تواند باعث وحدت بیشتر باشد. اگر جامعه یکدست باشد، وحدت کم تری وجود خواهد داشت. جوامعی که دارای قومیت های مختلفی هستند و هنگامی که در کنار هم قرار می گیرند، همدیگر را پوشش می دهند، جوامع موزاییکی نامیده می شوند.

نظریه های قومیت: در مورد اقوام دو دیدگاه وجود دارد که هر کدام وجهی از قومیت را بیان می کنند.

- نظریات سلبی: به تهدیدات ناشی از عملکرد اقوام می پردازند ← قومیت گرایی: یک نوع استقلال طلبی وجود دارد.
- نظریات ایجابی: فرصت های ناشی از حضور اقوام را در نظر می گیرند ← قومیت

علل شکل گیری اقوام:

- معادلات ناسیونالیستی که مربوط به دوره وستفالیاست، و مرزبندی های دولت ملت ها
- عامل نظامی (فتوحات کشورها)
- مهاجرت: گروهی از مردم کشورها با مهاجرت به دیگر کشورها کم کم به یک قومیت اقلیتی در آن کشور تبدیل می شدند.

سؤال مهم در جامعه شناسی سیاسی: رابطه یک/اقلیت قومی با نظام های سیاسی حاکم چیست؟

الگوی یکدست سازی: جامعه را باید از اقلیت قومی پاک کرد. مضرات اقلیت های قومی آن قدر زیاد است که بهتر است حذف شوند. روش های مختلفی برای یکدست سازی وجود دارد؛ از جمله سرکوب، اخراج و... که معمولاً روش های سخت افزاری و خشن هستند.

الگوی تعاملی یا مشارکت: بهتر است به نوعی همکاری و تعامل با اقلیت های قومی دست پیدا کرد. این که سطح همکاری در چه حدی باشد، متفاوت است. در جایی در حد دادن برخی امکانات به اقلیت ها و در جایی دیگر در حد دادن اختیارات حکومتی.

الگوی جذب: به جای این که از لحاظ فیزیکی اقلیت ها را حذف کنیم، آن ها را در جامعه هضم کنیم. در این جا از استعاره کوره آهن مذاب استفاده می شود. ساختارهای فرهنگی و تبلیغاتی و سیاسی را به گونه ای باید طراحی کرد که اقلیت های قومی، با آن ها همراه می شوند. کشورهایی که دارای ارزش های فرهنگی قوی هستند، می تواند در مدیریت بهتر اقلیت های قومی مؤثر باشد. این شیوه رویکردی نرم افزارانه دارد.

مسائل قومی: مهم ترین مسائلی که اقوام در جوامع به وجود می آورند، عبارت است از:

۱. مسائل حقوقی: معمولاً اولین بحثی که اقوام به آن توجه می کنند، مسائل حقوقی است. در این جا حقوق به معنای عام مطرح است یعنی در قوانین، عرف و آداب و رسوم. اقوام به دنبال این هستند که در مورد مسائل حقوقی، شیوه و رویکرد خودشان را داشته باشند. توصیه به دولت ها در این زمینه این است که در این گونه مسائل که جنبه خصوصی برای اقوام دارد، مقاومت نکنند و به خودشان واگذار کنند (سیاست همراهی). این کار به اقوام شخصیت می دهد.

۲. زبان: این که قومیت ها بتوانند هویت زبانی خود را حفظ کنند و تعاملات خود را بر پایه زبان خود صورت دهند.

۳. مسئله مشارکت در قدرت: گروه های قومی تمایل دارند در سلسله مراتب قدرت حضور و سهم داشته باشند. نظام های سیاسی در این مورد معمولاً سخت گیر هستند و معتقدند اگر به یکی از اقلیت های قومی توجه داشته باشند، دیگر گروه های قومی هم سهم خواهی می کنند و کم کم اصل قدرت سیاسی زیر سؤال می رود. در حوزه سیاستگذاری قومی معمولاً به اقلیت ها هم توجه می شود تا احساس تبعیض نکنند.

۴. فرهنگی-اجتماعی: هر کدام از اقلیت های قومی دارای هویت فرهنگی و اجتماعی خاص خود هستند. در سیاستگذاری قومی معمولاً با درخواست های فرهنگی و اجتماعی اقلیت های قومی موافقت می شود اما به صورت محلی. اجازه ترویج این گونه هویت ها معمولاً داده نمی شود.

۵. اعتقادی: به خودی خود، مسئله قومیتی نیست و بحثی ثانوی است. باید توجه داشت که مسائل اعتقادی باعث شکل گیری مسائل قومیتی نشود.

سیاست گذاری قومی: عبارت است از مجموعه خط مشی های کلانی که نظام سیاسی جهت تنظیم مناسبات خود با گروه های قومی وضع نموده و براساس آن سعی در تدبیر بخش های قومی در یک جامعه در چهارچوب منافع کلان ملی دارد.

* سیاست گذاری قومی بر اساس مسائل قومی شکل می گیرد. از طریق این سیاست ها، احکام قومی صادر می شود.

اصل اول) مرجعیت چهارچوب کلان ملی: باید قومیت ضمن این که هویت قومی دارد، چهارچوب کلان ملی را بپذیرد.

اصل دوم) اعتبار بخشی به خرده هویت های قومی: نباید آن قدر به چهارچوب کلان اعتبار دهیم که هویت های قومی نادیده گرفته شود. اکثریت هم باید نسبت به وجود یک قومیت دیگر اعتراف کنند.

اصل سوم) تبعیض مثبت: ریشه در توانمندی حکومت ها دارد. حکومت ها به اقلیت ها توجه بیشتری داشته باشند و امکانات و اختیاراتی را برای اقلیت های محروم در نظر بگیرند. این کار در جذب اقلیت ها به حکومت اثرگذار است. این اصل به همه حکومت ها توصیه نمی شود.

اصل چهارم) عدم تبعیض: در صورتی که نمی توانیم برای اقلیت های قومی تبعیض مثبت در نظر بگیریم، حداقل به سمت عدم تبعیض برویم. شاخص و عامل اصلی قومیت گرایی، تحت تأثیر تبعیض است. جلوی اقوام را در حوزه های مشروع می گیرند.

اصل پنجم) رعایت: یعنی نوعی از انصاف را در تعامل با گروه های اقلیت قومی رعایت کنیم. باید به گونه ای رعایت حال اقلیت های قومی را داشت. مثلاً در جاهایی می شود قانون را نادیده گرفت. یا سخت گیری های اجتماعی نسبت به اقلیت های قومی کاهش یابد.

تحول از قومیت به قومیت گرایی:

قومیت گرایی = تبعیض + مقایسه + مداخلات خارجی + آگاهی قومیتی

۹۵ درصد از کسانی که وارد گروه های اعتراضی قومی شده اند، به دلیل وجود تبعیض هایی مبتنی بر شاخص های قومیتی بوده است. مبنای تبعیض است. تبعیض می تواند بقیه عوامل را هم فعال کند.

مقایسه با گروه های قومی مشابه دومین عامل در قومیت گرایی است. گروه های قومی وضعیت خود را با گروه های قومی مشابه خود در آن سوی مرزهای جغرافیایی مقایسه می کنند. در صورت احساس عقب ماندگی، زمینه برای واگرایی به وجود می آید.

مداخلات خارجی معمولاً در مطالعات قومیتی در نظر گرفته نمی شود. مداخلات خارجی از طریق دادن پول و حمایت های رسمی و... معمولاً در حساس شدن گروه های قومی نقش دارند. اقوام وقتی ناامید می شوند، به پیشنهادهای خارجی جواب مثبت می دهند.

شکل گیری آگاهی های قومی، منفی تلقی می شود. اگر گفته شود من یک ایرانی بلوچ هستم، اشکالی به وجود نمی آید اما اگر گفته شود من یک بلوچ ایرانی هستم، خطرناک است.

اقوام و اقلیت های قومی در زمره پدیده های رایج در جهان کنونی به شمار می روند که هم می توانند عامل وحدت بخش و استحکام ملی باشند و هم می توانند در قالب یک تهدید منجر به قومیت گرایی شوند.

مدیران یکی از نیروهای اجتماعی مؤثر هستند.

خاستگاه: یک عده منابع قدرت داشتند و رئیس و مدیر می شدند. برخی منابع قدرت نداشتند، اما هنرشان، مدیریت منابع قدرت دیگران است. طبقه مدیران از وقتی شکل گرفت که عده ای ادعا کردند هنرشان اداره منابع قدرت است. منابع قدرت در جامعه زیاد است و مدیر به کسی اطلاق می شد که هنر اداره منبع قدرت را برخوردار بود و خود لزوماً از منابع قدرت بهره مند نبود.

عوامل مؤثر در شکل گیری مدیران:

آموزش آکادمیک: الگوهایی را یاد می گرفتند که در مقام عمل به کار می آمد.

آموزش تجربی: برخی آموزش های علمی و رسمی نداشتند اما با تجربه مسائل را یاد گرفته اند.

شبکه های ارتباطی: چه به صورت مشروع و چه به صورت غیر مشروع، مناسباتی شکل گرفت که موجب شد عده ای در مناصب مدیریتی ورود پیدا کنند.

انتخابات: نقش انتخابات نیز در شکل گیری و منصوب شدن مدیران، قابل توجه بوده است. انتخابات از چند حیث با بحث اداره در ارتباط است؛ اولین حوزه «گردش نخبگان» است که با توجه به تغییر و تحولات جامعه، مدیریت جامعه به افراد جدید منتقل می شود. گردش نخبگان به هر دو وجه سبک مدیریتی یا نیروی انسانی (کارگزار) صورت می گیرد. اولویت با سبک مدیریتی است؛ یعنی سازوکار مدیریتی اداره دچار تغییر می شود. دومین حوزه تأثیرگذاری انتخابات، «شان نظارتی (کنترلی)» آن است. در انتخابات، افراد برای کسب رضایت انتخاب کنندگان، باید رفتار خود را اصلاح نمایند تا دوباره انتخاب شوند. برخلاف انتصاب که فرد رفتار خود را براساس رضایت کانون نصب کننده تنظیم می کند. سومین تأثیر انتخابات در مدیریت، «اولویت بخشیدن به قدرت اجتماعی در قیاس با قدرت سیاسی» است. انتخابات باعث می شود مدیران از عرش به فرش بیایند و در میان مردم ظاهر شوند و به صحبت مردم گوش دهند.

+

انفکاک ساختاری: این عامل موجب شده که دستگاه دیوانی کشور و بروکراسی گسترش پیدا کند.

نیروی اجتماعی مدیران، **اهدافی** را دنبال می کند:

❖ تثبیت هویت مستقل: مدیریت نباید به مثابه یک کار باشد. باید مدیر هویتی داشته باشد که پس از پایان دوره مدیریتی خود، به هویت خود بازگردد. مثلاً دکتر افتخاری بعد از دوره مدیریتی در وزارت کشور به دانشگاه برمی گردند.

❖ امتیازبخشی: مدیران برای خود امتیازبخشی می کنند. مثلاً دو سال مدیریت خود را معادل مدرک X می گیرند.

❖ انحصار: تولید انحصار می کنند. قدرت، هرم است؛ فرایند گردش باید به گونه ای باشد که دسترسی قدرت از بین نرود. شبکه مدیران، ورود به این عرصه را قبول نمی کنند و راه دسترسی را می بندند.

تأثیرات:

حرفه ای شدن مدیریت جامعه: امکان ورود به عرصه مدیریتی جامعه را نخواهیم داشت مگر با طی کردن دوره ها و کسب تخصص های مختلف تعیین شده. اصل این امر، بد نیست اما حد و سطح آن باید مورد توجه باشد.

افزایش هزینه های دولتی: حرفه ای شدن مدیران موجب افزایش هزینه های دولتی می شود. در بدترین شرایط هم ردیف های بودجه تأمین می شود. پشتوانه مالی حفظ می شود.

افزایش ضریب نفوذ: نیروهای اجتماعی دولتی یکی دو گام از بقیه نیروها جلوترند. اطلاعاتی که دارند، به مدیران کمک می کند.

گونه شناسی مدیران:

مبتنی بر سلسله مراتب قدرت سیاسی: مؤثرترین افراد در فعالیت های سیاسی و اجتماعی، لایه های میانی هستند. گرایش های مدیران میانی باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرد. نیروهای اجتماعی مدیران می تواند در رده پایین، میانی و عالی طبقه بندی شوند.

مبتنی بر سلسله مراتب قدرت اجتماعی: نمایندگی از چه کسانی می کند؟ چه قدر پشتوانه اجتماعی دارد؟ ممکن است کسی در قدرت سیاسی نباشد اما نفوذ بالایی در اجتماع داشته باشد و بر عکس.

«کارگران»

از لحاظ تاریخی، یکی از قدیمی ترین نیروهای اجتماعی هستند. شاید دلیل آن، ظهور مارکسیسم بوده باشد. پس از انقلاب صنعتی و شکل گیری طبقه اشراف (صاحبان سرمایه) و مدیران، طبقه کارگر نیز نمایان شد. از لحاظ خاستگاه تاریخی به دوره انقلاب صنعتی بازمی گردد.

ویژگی ها

حوزه منفعتی مشترک دارند: منفعت کارگران، صریح و شفاف است؛ اجماع همگی بر روی حقوق و دستمزد است. در نیروهای اجتماعی کارگری شکل گیری حوزه منفعتی بسیار سریع رخ می دهد.

محدودیت علم و دانش: از لحاظ دانشی و معرفتی سطح پایینی دارند و این محدودیت باعث می شود که زودتر به تصمیم گیری برسند. افرادی که سواد و آگاهی بالایی دارند، دیرتر زیر بار می روند.

حمایت نسبی که ریشه در محرومیت کارگران دارد: معمولاً از لحاظ روانشناسی اجتماعی، درخصوص همه افراد، گروه هایی که در محرومیت به سر می برند، نگاه های دلسوازنه و احساس مثبت دیگر افراد را بر می انگیزند.

جمعیت: از لحاظ تعداد زیاد هستند و این امکان را به وجود آورده که یک نیروی اجتماعی عظیم شکل گیرد.

اصول رفتاری:

- ۱) حمایت از چپ (اقتصادی): معمولاً فرض بر این بوده است که کارگر و جریان کارگری، حامی ایدئولوژی های چپ است.
- ۲) اصل سرریز: می گویند بهتر است مدیر از غیر خودمان باشد تا به ما یک چیزی برسد. میزان اعتماد به خودشان کم است. می گویند اگر جریان راست روی کار بیاید، وضع کارفرما بهتر می شود و در این صورت کارفرما مازاد نیاز خود را به کارگر می دهد.
- ۳) صیانت: ورود فناوری یعنی حذف کارگر. لذا به فکر صیانت از کارگران افتاده اند.
- ۴) حرفه ای شدن کار: نسل جدیدی از کارگران شکل گرفته است که دارای دانش و سمپهارت بالایی هستند و به جای تعداد زیادی کارگر، یک کارگر جایگزین شده است. این عده از کارگران مایل نیستند که خود را کارگر بنامند بلکه خود را مدیر و... می نامند.

گونه شناسی قالب های مختلف تجلی یافتگی کارگران

اصناف کارگری: صنف، رسته های مختلف کارگری را شکل می داد. چند صنف در حوزه های متفاوت، اتاق را به وجود می آورد. فعالیت صنفی جزو ریشه ای ترین اشکال فعالیت کارگری است.

احزاب کارگری: کارگران تصمیم گرفتند که با راه اندازی جریان هایی، وارد احزاب شوند یا این که خودشان حزب ایجاد نمایند. احزاب چپ برای جذب نیرو از کارگران استفاده می کردند.

فعالیت های مدنی: با گذر زمان و پیشرفت جامعه، چاپ نشریات، راه اندازی شبکه های رادیویی و تلویزیونی، به کارگیری شبکه های اجتماعی در زمره فعالیت های کارگران قرار گرفته است.

نقش روشنفکران: مهم ترین کاری که روشنفکران می کنند، تولید آگاهی است. وقتی اعضای یک جنبش به اهمیت و اثرگذاری خود پی می برند، به آگاهی رسیده اند. یکی از حرکت های غیر پسندیده، تحریک های گسست های جوامع و آگاهی دادن به آن هاست.

تعریف روشنفکر به معنای عام: کسانی که به هر دلیلی و با هر روشی تأثیرگذار واقع شوند.

تعریف روشنفکر به معنای اخص: کسانی که با استفاده از شیوه‌ها و منش‌های علمی تأثیرگذاری می‌کنند.

نقش روشنفکران در تولید آگاهی و راهبری است. روشنفکران با این که خاستگاه کارگری ندارند، در جنبش‌های کارگری تأثیرگذارند.

گرایش‌های روشنفکران: عمده‌گرایش‌ات آن‌ها، سوسیالیستی بوده است. در قرن ۲۰ سوسیالیسم به عنوان یک مکتب فکری، بین لیبرالیسم و مارکسیسم راه میانه‌ای بروز داد که توانست جذابیت زیادی ایجاد کند.

سه شاخه اصلی که جریان‌های کارگری در آن تنفس می‌کنند: سوسیالیستی، مذهبی و لیبرالیستی.

مهم‌ترین بحثی که در جنبش‌های کارگری داریم، پروتاریا می‌باشد. گروه‌های ضعیف‌تر پروتاریا می‌گفتند. کارگران، دهقانان و...

الگوی اولیه برای جنبش‌های کارگری: طبق نظر مارکس، پروتاریا چند مرحله را پشت سر گذاشته است:

۱) آگاهی: اولین چیزی که مهم است آن است که باید پروتاریا نسبت به جایگاه و اثر واقعی خود دست یابند. آگاهی‌های کاذب ...

۲) بلوغ: آگاهی کفایت نمی‌کند؛ باید بالغ شود. پروتاریا باید درون خودش وارد یک سری تعاملات شود تا تعارضات خود را حل کند. پروتاریا به بلوغ نمی‌رسد مگر بر مبارزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فکری درون خودش فایز آید.

۳) آموزش انقلابی: این مرحله را مارکس بعداً اضافه کرد. پروتاریا بعد از بلوغ معمولاً با سرمایه‌داری کنار می‌آید؛ لذا باید آموزش‌هایی داد که تو می‌توانی سرمایه‌داری را به چالش بکشی. انگیزه‌های انقلاب را در این مرحله با آموزش‌هایی در پروتاریا تقویت می‌کنند.

۴) اقدام: یا به تعبیر خودشان رهایی. **آلینین شدن**

اقدام در برابر سرمایه‌داری. انقلاب نوعی از رهایی و آزادی از حدود سرمایه‌داری است و پس از این به سمت آرمان عدالت می‌روند.

تجلی و مصداق عینی جنبش‌های کارگری، تأسیس نهادهایی به نام «اتحادیه‌ها» است. اتحادیه‌ها، محصول اقدامات پروتاریا در جوامع مختلف است. اتحادیه‌ها بیشتر به دنبال منافع اقتصادی هستند.

نهاد دیگر که توسط کارگران تشکیل یافت، احزاب بود. فرقی با اتحادیه‌ها این بود که غلظت و رنگ و بوی سیاسی دارند. فعالیت‌های اقتصادی اجتماعی احزاب پیرامون مقوله دستمزد و شرایط کاری است اما در حوزه سیاسی نیز مقابله با سرمایه‌داری را دنبال می‌کنند.

تاریخ تحول جنبش های کارگری در کتاب دکتر بشیریه: جنبش های کارگری در حوزه انگلستان بیشتر جنبه عملگرایی به خود گرفتند. در انگلستان می توان جنبه عملی جنبش های کارگری را مشاهده نمود برخلاف آلمان که در آلمان بیشتر نمود حزبی کارگران را می توان در نظر گرفت. در آمریکا می توان تأثیرگذاری سیاسی کارگران قابل توجه است. در سنت اروپایی بیشتر مباحث علمی و تئوریک مد نظر بوده است. در ایران، تحت تأثیر اصول مذهبی بوده است. بین روحانیت و بازار پیوندی شکل گرفته. جنبش مذهبی یک ابزار قوی برای خود به دست آورده و در جریان های مختلفی نظیر مشروطه و انقلاب اسلامی... جنبش های کارگری در ایران اصیل نیست.

در این جلسه نیروی اجتماعی روشنفکران مورد بحث قرار میگیرد.

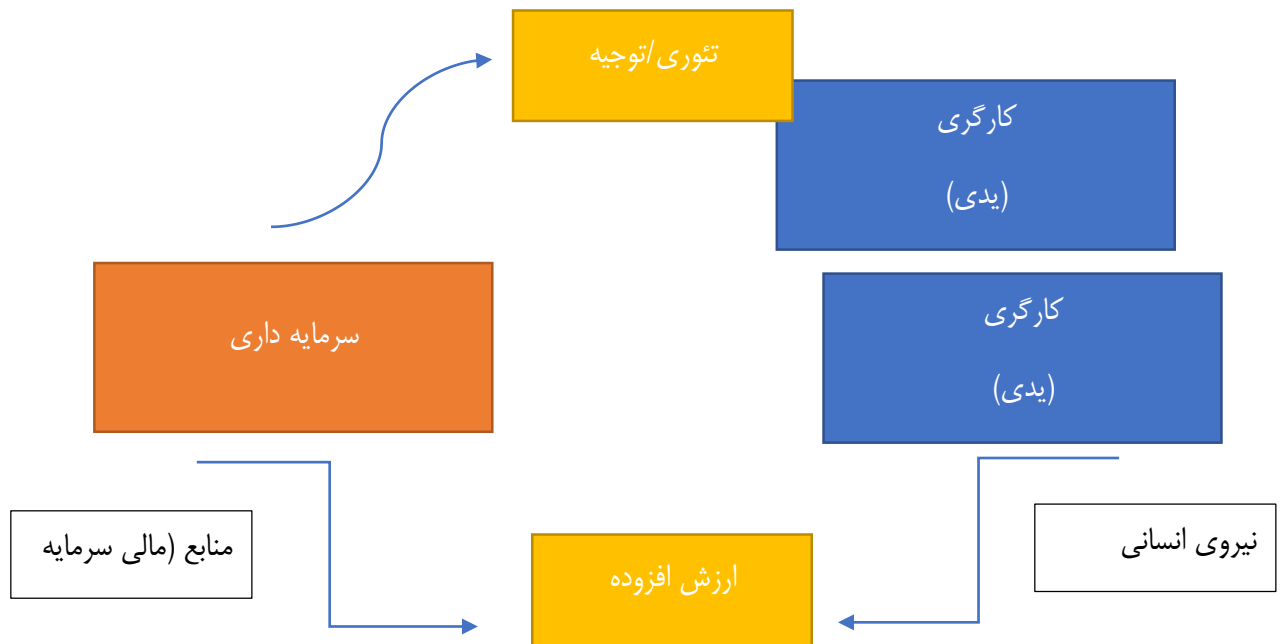
تعریف:

۱. رویکرد جامعه شناختی روشنفکران را کارگزاران اصلی تولید و نشر فرهنگ را برعهده دارند را روشنفکر میدانند.
۲. رویکرد فلسفی: کسی که نسبت به ارزش های بنیادین (مثل آزادی و عدالت) آن جامعه به تولید نظر مشغول است. طبق این تفسیر جنبه های انتزاعی آنها باید قوی تر باشد.
۳. ایدئولوگ: کسانی که کارپردازان آن ایدئولوژی خاص هستند. روشنفکران تنزل پیدا میکنند به ایدئولوگ های نظام های فکری مختلف

جایگاه:

کارگر فکری:

روشنفکر کارگر فکری است. سنت چپ مارکسیستی این رویکرد را تولید کرده است. در جتمعه مورد نظر مارکس عده ای سرمایه دار هستند و منابع را در اختیار میگیرند. این منابع به دو گونه است. گاهی منابع مادی و کارگران یدی را در اختیار میگیرد و در این بین ارزش افزوده تولید میشود که هدف اصلی سرمایه داری است.. از این ارزش افزوده میزان حداقلی را به کارگر میدهد تا زنده بماند و بیشتر ان را خود بر میدارد.



الگوی فوق پس از مدتی ایجاد نارضایتی میکند. برای همین سرمایه داری نیازمند نظریه توجیهی است. کارگران یدی فاقد این توانایی برای تولید نظریه است. برای همین سرمایه داری تیپ جدیدی از کارگران را تولید میکند و قادرند این نظریات توجیهی را تولید کنند. در نگاه مارکسیستی این کارگران فکری همان روشنفکران هستند. از نظر مارکسیسم هر دو گروه به سمت آینه شدن (از خود بیگانگی) حرکت میکنند چون هردو به استثمار گرفته شده اند؛ یکی نیروی بدنی خود را و یک نیروی فکری خود را.

راهبر:

روشنفکر نه تنها کارگر نیست بلکه راهبر است. در این نظر روشنفکر در نقطه مقابل نظریه کارگر فکری قرار میگیرد. روشنفکران عده ای هستند که با توجه به دانش خود قادرند وضع موجود را تحلیل و نقد کنند و الگوی جایگزین و راهکار مناسب برای اصلاح را ارائه کند. در این رویکرد ما روشنفکران را به عنوان یک گام به جلو میبینیم.

- تیپ و گونه شناسی روشنفکران در روی نمودار بین راهبر و کارگر فکری پراکنده میشوند و طیف های مختلف را تشکیل میدهند. در نگاه جامعه شناسی امروز اولاً روشنفکران باید به سمت راهبری نزدیک باشند نه کارگری فکری. ثانیاً روشنفکر فقط نباید به گفتن و نوشتن راضی شود بلکه باید در کنار اندیشه ، به بعد عمل نیز توجه داشته باشد.



جریان علم از منظر ایدئولوگ ها به دو دسته تقسیم میشود.

۱. علم متعارف (Normal): یک عده مفاهیم علمی را ارائه میکنند و مابقی فقط برآن شرح میزنند و آن را بسط میدهند.
 ۲. علم انقلابی: برخی مواقع علم متعارف دیگر نمیتواند مشکلات جامعه را حل کند و به مشکل برمیخورد. در این شرایط عده ای بی توجه به آن به بسط و شرح علوم متعارف قبلی ادامه میدهند و به روی خودشان نمی آورند. دسته ای لاپوشانی میکنند و علوم قبلی را وصله و پینه میکنند. در میان این واکنش های مختلف نسبت به مشکلات پیش آمده برخی درصدد نقد و اصلاح برمی آیند. این علوم اصلاحی وقتی درصدد شکستن پارادایم های موجود برمی آیند به علوم انقلابی منجر میشوند.
- ✓ با این توضیح به عالمان دوره پس از انقلاب ایدئولوگ ها گفته میشود که هم میتواند مثبت و برای ثبات شرایط باشد و هم میتواند منفی و برای توجیه شرایط موجود باشد.

عملکرد اجتماعی

۱. **نیروی اجتماعی:** روشنفکران برای تاثیرگذاری بهتر باید تشکیل نیروی اجتماعی دهند.
 ۲. **راهبری اجتماعی:** روشنفکر جزو گروه های اجتماعی است که روشنفکر باید از تبدیل به نیروی اجتماعی احتراز کند. به نظر دسته اول روشنفکران نباید به نیروی اجتماعی تبدیل شوند. زیرا برای تبدیل به نیروی اجتماعی ابتدا اختلاف منفعت پیدا میکنند، اختلاف ایجاد میشود و با نهادینه شدن اختلاف به نیروهای اجتماعی تبدیل میشوند. بدین ترتیب جناحی شده و به طرفدار قشری خاص تبدیل میشوند و بدین صورت از رسالت اصلی خود دور میشوند. زیرا منفعت محور و صنف محور میشوند. نیروهای اجتماعی باید در میان همه نیروهای اجتماعی حاضر باشند، زیرا همه طیف ها به روشنفکری نیاز دارد. از نظر افلاطون روشنفکر همانند مگسی است که مداوم وز وز میکند و اگر نباشد جامعه به خواب فرو میرود.
- برای نمونه دانشگاه و حوزه به هیچ وجه نباید به نیروی اجتماعی تبدیل شوند. زیرا اساتید و حوزویان اگر به نیروی اجتماعی و صنفی تبدیل شوند به جای رسالت اصلی خود و توسعه دانش مشغول مسائل

صنفي خود ميشوند. مثلا چون تعدادي از اساتيد بيكار هستند بدون توجه به نيازهاي علمي برويم دانشگاه تاسيس كنيم، مقطع دكتري را براي برخي رشته ها ايجاد كنيم و

✓ انقلاب اسلامي در ابتداي كار بيشتر با روشنفكران دسته اول (كارگران فكري) دم خور بود. ولي هرچه جلوتر ميرويم بيشتر به سمت راهبري روشنفكران نزديك ميشويم. انتقاد براي ارتقا نظام اسلامي ضروري است. تعريف و تمجيد از وضع موجود مفيد نخواهد بود. همچنين روشنفكري نه به معنای نق زدن بلکه به معنای ارائه راهكار است.

ويژگي ها:

۱. قدرت در اندیشه ورزي و تعقل
۲. محوريت مسائل عمومي
۳. عدم وابستگي به گروه هاي طبقاتي
۴. قدرت در مباحث تئوريك
۵. داشتن چهارچوب نظري مبتني بر مبادي
۶. بحث اختلافي راهبري و عمل يا فقط راهبري و نظر

تجربه:

۱. سكو لاريسم
۲. اومانيسم
۳. ليبراليسم

نظريه هاي روشنفكري:

۱. ماركس « نظريه كارگر فكري
۲. گرامشي « نظريه تنوع گروه هاي روشنفكري: هر طبقه اي بايد روشنفكر خاص خودش را داشته باشد
۳. مانهاييم « نقد و اصلاح سياسي: روشنفكران بايد نسبت به تغييرات سياسي حساس باشند. قدرت و تحولات سياسي زير بنا است (ماركس اقتصاد و منابع توليد را زبر بنا ميدانست). مباحث روشنفكري بازتاب معادلات سياسي جامعه است. نشان دادن اين تحولات براي روشنفكر ضروري است.

دغدغه هاي عملياتي

۱. نظام سياسي
۲. مشاركت در قدرت « تبیین دیدگاه ها برای بهترین نوع مشاركت قدرت اجتماعي در قدرت سياسي

مذهبیون؛ نسبت بین مذهب و سیاست

از جمله مهم ترین نیروهای اجتماعی، پیروان مذاهب هستند. عوامل موثری که موجب می شود پیروان مذاهب در زمره نیروهای اجتماعی قرار گیرند عبارت است از:

اول) ماهیت مذهب: برخی مذاهب نسبت به مباحث سیاسی، کم توجه یا بی توجه هستند. این اعتقاد وجود دارد که مذهب به دنبال صلاح و راستگاری است در حالی که امر سیاسی به دنبال کسب، حفظ و افزایش قدرت است و این دو حوزه با هم متفاوت اند. با روایتی که از شیعه وجود دارد و امام خمینی نیز آن را تأیید کرده اند، تشیع از غلظت بالای سیاست برخوردار است: سیاست ما عین دیانت ماست. برخی ادیان مثل بودایی ها نیز درون نگر و انزواطلب هستند و مسیحیت به دنبال تفکیک این دو حوزه است. جامعه شناس می سنجد با این شاخص پیروان مذاهب امکان تبدیل به نیروهای اجتماعی را دارند یا خیر.

دوم) انگیزه ها و اهداف دعوت کنندگان: هر مذهبی داعیانی دارد که به سمت خود فرا می خواند. دعوت کنندگان شیعه به شدت نسبت به امر حکومت حساس بوده اند. در دوره حضور امام معصوم، در صورتی که جایگاه امام گرفته می شد، بحث غصب مطرح می شد. در دوره غیبت نیز موضوع ولایت عام مطرح شد که حداقل آن امور حسبه و حداکثر آن ولایت فقیه است. پس شیعه نسبت به حکومت بی تفاوت نبوده است.

سوم) وضعیت نهادهای دینی: مذاهبی که به دنبال نهادسازی هستند به مراتب امکان بیشتری در تولید نیروهای اجتماعی دارند. کلیسا یک نهاد است اما این نهاد در زندگی اجتماعی مردم نقشی ندارد.

نظریه ها:

- سکولاریزم (عرفی گرایی): به طور سنتی در غرب و در واکنش به قرون وسطی شکل گرفت. روایت ساده یا ارتودوکس آن همان روایتی است که به جدایی دین و سیاست تعبیر می شود. دین را پذیرفته است و برای آن اعتبار قائل شده است اما حدود آن مشخص است؛ یعنی نباید برای اداره حکومت استفاده شود. کم کم سکولارها دچار تغییر و تحول شدند و به این نتیجه رسیدند که باید عاری از امر دین شد. بحث آن ها جدایی دین و سیاست نبود بلکه امر دین را مخرب می دانند. لذا باید پیرایش سیاست از دین صورت گیرد.
- حکومت دینی: می گویند ما باید به دنبال تاسیس سیاست متناسب با چهارچوب دین باشیم. از نظر امام، حکومت شأنی از شؤون ولایت است. در سنت مسیحی مبتنی بر **الگوهای غیر عقلانی** بوده است. حتی اداره امور غیر دنیوی (مثل خرید گناهان) هم در این سنت می گنجد. سنت دیگر **سنت عقلانی** است که در تفکرات شیعی و نیز معتزله دیده می شود. دین از اصولی برخوردار است که حوزه سیاست باید در قالب همین اصول پیگیری شود. اصول و مبانی ثابت است اما در مصداق ممکن است متفاوت باشد. در دین، امور عرفی وجود دارد که دین

آن‌ها را مورد تأیید قرار داده است؛ چون با دین، عدم تعارض دارند، به کارگیری آن‌ها مشکلی ندارد. منطقه الفراغ نیز موضوع دیگری است که شهید صدر ارائه کرده است. منطقه الفراغ حوزه‌ای است که دین در آن‌ها ورود نداشته است و خداوند، انتخاب انسان یا گروهی از انسان‌ها را مورد تأیید قرار داده است. از نظر حضرت امام، همان اصول و مبانی کافی است.

ارزیابی جوامع دینی

از منظر جامعه‌شناسی دینی، این که چرا با سکولاریسم در جوامع دینی مواجه می‌شویم یا این که چرا سکولاریسم به عنوان یک نیروی اجتماعی در جوامع دینی ظهور می‌کند، چند دلیل دارد:

عملکرد ضعیف یا نادرست جوامع دینی: در صورتی که کارکرد مثبت در حوزه عمل دیده شود، جامعه مبادی نظری را که در لایه‌های زیرین وجود دارد، می‌پذیرد.

جامعه جهانی: سکولاریسم به یک روند جهانی تبدیل شده است. حکومت‌های دینی به شدت با جریان‌های فکری سکولار مواجه است. در نظر با سکولاریسم مقابله می‌شود و به شبهات و نقدها پاسخ داده می‌شود اما مشکل اصلی آن جاست که در عمل سکولاریسم، در حال اثبات خود است اما جریان دینی خود را ارتقا نداده است. سکولاریسم خود را در قالب‌های مختلف در جریان‌های جهانی بازتولید کرده است.

قوت عملکرد سکولاریسم: طبق نظریه محرومیت نسبی، فرد خود را با دیگری مقایسه می‌کند و همواره خود را محروم در نظر می‌گیرد. افراد در جوامع دینی خود را با جوامع سکولار مقایسه می‌کنند.

زنان و فمینیسم

فمینیسم اندیشه‌ای است که با محوریت حقوق زنان مطرح شده است. گرایش‌های مربوط به فمینیسم هم منطبق با دین است و هم مخالف با آن.

جریان‌های اصلی فمینیسم:

- ۱) اثبات حقوق زنان: اولین گرایش در حوزه اندیشه‌ای بود و در جوامع بسته شکل گرفت. یک اندیشه خیلی ساده است که زن را باید به عنوان یک شهروند در جامعه پذیرفت. در گذشته شهروندی با معنای خاصی در نظر گرفته می‌شد؛ معمولاً سرمایه مهم بود و سرمایه نیز در اختیار مردان بود. اسلام جایگاه زنان را ارتقا داد. اولین خاستگاه فکری به دنبال اثبات حق زنان در جامعه بود. در مقابل این گروه، قائل به این بودند که حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، مردانه هستند و یا *سریطی* (مادی) وجود دارد که زنان از آن برخوردار نیستند.
- ۲) تساوی حقوق: این دسته از اندیشه‌گران، بحثی مطرح کردند که حوزه شهروندی تابع امر تساوی است. پذیرفتن یا نپذیرفتن این موضوع تبعات زیادی دارد. این گروه معتقد بودند که در همه حوزه‌های سیاسی و اجتماعی

حقوق مردان و زنان باید مساوی باشد. {در پاره ای از حقوق شرعی و دینی ما مثلاً قضاوت و شهادت دادن مردان این امر پذیرفته نیست.}

۳) قدرت زنانه: متعاقب طرح تساوی حقوق زن و مرد، فمینیسم به سمت اثبات قدرت زنانه رفتند. این جریان یک جریان رادیکال است (در مقابل جریان های اول و دوم که اصلاح طلبانه هستند). بخش مهمی از این نظریه مردسالاری را نقد می کند. یعنی از لحاظ سلبی معتقدند زور نباید مبنای مدیریتی قرار گیرد. از لحاظ ایجابی بر این اعتقادند که الگوی مدیریت زنانه بهتر از مردان است. مثلاً اگر مدیریت جنگ در اختیار زنان می بود، امکان برقراری صلح میسرتر بود. به عبارت دیگر، ورود زنان در عرصه سیاسی اجتماعی، باعث کاهش خشونت می شود. {در جامعه ما قابل پذیرش نیست؛ چون از لحاظ فلسفی دچار مشکل است.}

جوامع مختلف در خصوص گرایش های سه گانه فوق رویکرد متفاوتی دارند.

نتایج (سرانجام فمینیسم در جوامع):

✓ بروز حداکثری: در مقام عمل حوزه مشارکت زنان در لایه های مختلف سیاسی اجتماعی گسترش پیدا کرده است.

✓ بروز حداقلی: البته کارشناسان معتقدند که این اقلیت در آینده گسترش خواهد یافت. دلزدگی زنان از سیاست که در جوامع توسعه یافته در حال بروز است. یعنی دقیقاً در جوامعی که فمینیسم در آن ها رشد زیادی داشته است. یکی از علل دلزدگی زنان ناشی از عدم تناسب فعالیت های سیاسی و اجتماعی با روحیه زنانه است. این دلزدگی در زنان زودتر از مردان اتفاق می افتد. علت دیگر، عدم تحقق نتایج به شکل مطلوب است. الان ایده هایی از طرف زنان مطرح است که چرا باید زنان مانند مردان هشت ساعت کار کنند. این نگاه می تواند باعث ظهور طرح های جدیدی از فمینیسم شود؛ به گونه ای که هم زنان در عرصه جامعه حضور داشته باشند و هم در خانه و خانواده بتوانند به امور مربوط بپردازند.

جمع بندی: در این چهار واحد جامعه شناسی سیاسی، با تعاریف و مطالعات موردی نیروهای اجتماعی آشنا شده ایم. جامعه شناسی سیاسی کارکرد مشخصی دارد که به فهم علم سیاسی و مدیریت سیاست کمک می کند.

ثمره جامعه شناسی سیاسی این است که در مقام مدیریت سیاسی یعنی اداره جامعه باید از جامعه شناسی سیاسی استفاده کنیم. صرف ارائه نظریات اهمیتی ندارد بلکه جامعه شناس سیاسی باید در مقام عمل کاربرد علم خود را مشخص کند.

❖ در مدیریت سیاسی، جامعه شناس سیاسی باید اولاً **فرمول مدیریت قدرت** را تعریف کند. فرمول مدیریت قدرت عبارت است از این که عناصر قدرت (سخت و نرم) تعیین و ضریب نفوذ آن ها مشخص شود و نسبت سنجی صورت گیرد. سنجش ضریب نفوذ این عناصر با روش های کمی و کیفی در دو سطح قابلیت دارد: ۱. پیشینی است؛ یعنی ابتدا فرمول نوشته می شود و پس از اجرا در جامعه، اصلاح و تعدیل می شود. ۲. پیشینی

است: در مباحثی مانند آینده پژوهی و روندپژوهی قابل بررسی است. البته ممکن است ارزیابی‌ها اشتباه باشد و پس از به کارگیری در جامعه اصلاح شود.

❖ مهم‌ترین شاخص برای مقایسه فرمول‌های مدیریت قدرت، **اجتماعی بودن** است. یعنی تا چه میزان اجتماعی یا غیر اجتماعی است. اجتماعی بودن به این معناست که اولویت قدرت اجتماعی بر قدرت سیاسی وجود دارد یا نه.

○ ممکن است اجتماعی بودن به این معنا باشد که قدرت سیاسی به مسائل اجتماعی توجه دارد یا به آن حساس است. این حداقل اجتماعی بودن است. مثلاً وقتی زلزله رخ می‌دهد، مسئول سیاسی برای جمع کردن رأی به منطقه زلزله زده می‌رود.

○ سطح بالاتر این است که حساسیت به بُعد اجتماعی مسائل وجود دارد. یعنی هر پدیده‌ای به بعد اجتماعی اثرگذار است. به همین دلیل است که در هر کاری که قرار است شروع شود، پیوست فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد. در نظر گرفتن پیوست فرهنگی از سوی دولت‌ها، نشان‌دهنده این است که غلظت اجتماعی شدن آن زیاد است.

○ سومین سطح که از بالاترین غلظت اجتماعی شدن برخوردار است، حساسیت به ماهیت اجتماعی قدرت است. یکی از تجلیات قدرت اجتماعی، قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی اصالت ندارد. دولت‌های اجتماعی نگاه متفاوتی نسبت به مردم دارند. برخلاف دولت‌های سیاسی که نگاه ابزاری به مردم دارند.

❖ در سومین مرحله تجویز صورت می‌گیرد. در چهار سطح امکان تجویز وجود دارد:

- غایات: غایات از جنس آرمان هستند که قرار است به آن مسیر رهنمون شوند. دو غایت در زندگی سیاسی انسان‌ها بیشتر مهم بوده است: ۱. رفاه: که بیشتر در جوامع سکولار مطرح شده است. امر دین به دست خود افراد سپرده شده و ساختن دنیا را پذیرفته‌اند. ۲. سعادت: در حوزه‌های ایدئولوژیک حکومت‌هایی شکل گرفته‌اند که بهبود وضعیت معیشت با هدف رستگاری در آخرت دنبال می‌شود. به همین دلیل دشوارتر است. در سطح فلسفه و نظریه، جامعه‌شناس سیاسی یا باید به سمت رفاه برود و یا سعادت.

- اهداف: برخلاف غایت، هدف قابل تحقق است. هدف زیرمجموعه غایت است؛ همان آرمان است با این تفاوت که قابلیت تحقق دارد. نگاه‌های اجتماعی به این توجه می‌کنند که گستره و عمق اهداف را باید افزایش داد. اگر مردم برای ضرورت‌های زندگی خود، دغدغه‌ای نداشته باشند، به عمق بخشی توجه شده است. حداقل‌های ضروری برای حداکثر جامعه. در برنامه‌های جامعه باید به عمق و گستره توجه شود.

- سازمان: در حوزه سازمان، بحث بسیار مهم کوچک‌سازی + عدم تصدی‌گری مطرح است. حجم زیادی از فعالیت‌های جامعه باید توسط مردم و نهادهای مدنی صورت بگیرد. اموری که می‌تواند توسط مردم صورت بگیرد، باید به مردم واگذار شود.

- برنامه (اقدام): روترین بحث است. برنامه با توجه به میزان مشارکت معنادار مردمی در نظر گرفته می‌شود.